

بازخوانی ۲ گفت‌وگوی روزنامه جام جم با زنده یاد جمشید مشایخی

## دلم از زندگی آپارتمانی می‌گیرد

چند روز قبل که جمشید مشایخی از همه شایعات عبور کرد و در روز سیزده بدر، واقعی‌ترین اتفاق زندگیش رقم خورد و برای همیشه از دیار خاک به آسمان رفت، شبکه‌های اجتماعی پر شد از دیالوگ ماندگار او در فیلم سوت دلاں؛ «همه عمر دیر رسیدیم...»! اما برای من زنده‌یاد جمشید مشایخی در سه پلان ماندگار شده است. اولی دهه ۶۰ و از تلویزیون مراسمی را تماشا می‌کردم. یادم نیست چه بود، اما دقیقاً پادم هست که جمشید مشایخی را روی سن دعوت کردند. او آمد و خم شد، دست به روی سن گذاشت و بعد دستش را به پیشانی برد. از همان لحظه تواضع این مرد در ذهنم ماندگار شد و بعد از آن فکر می‌کردم همه بازیگران باید اینچوری باشند که البته بعدها فهمیدم فقط چند نفرشان متواضعند! دومی وقتی بود که به پشت صحنه فیلم بانوی من به کارگردانی زنده یاد پاد... صدی رفته که مشایخی هم در آن بازی داشت. از نقش‌هایی که او بازی کرده بود (رضا تنگنچی، کمال‌الملک، پدربزرگ و...) تصور می‌کردم که باید مرد چهارشانه و درشت اندامی باشد اما او پیرمردی ریزاندام و لاغر بود با صورتی درخشان و نگاه و لحنی مهربان، فقط خدا را شکر که ظاهرش با تصوراتم تفاوت داشت؛ اما منش و مراسم همان چیزی بود که در ذهن داشتم.

سومی هم آبان سال ۹۶ بود که به او تلفن کردم تاگیی زبزم در باره حال خوب و سبک زندگی و همان سوال

همیشگی کافه که چه کنیم در این دنیای وانفاسا حالم‌ان خوب شود، شناس کم و بیش با من همراه بود که همسرش تلفن خانه‌اش را جواب نداد؛ چون معمولاً در پاسخ به این سوال که آیا می‌توانم با آقای مشایخی صحبت کنم دو جواب می‌داد: استاد سر کار هستند، استاد در حال استراحت هستند... شناس با من بار بود که استاد خودش تلفن را جواب داد. کمی سرماخورده بود که با همان مهربانی همیشگی گفت اگر من حوصله‌آرام صحبت کردنش را دارم او می‌تواند به سوالاتم جواب دهد البته اگر زیاد نباشد و سخت نباشد....

مهربان بود و صبور بود و امروز در قطعه هنرمندان به خاک سپرده می‌شود. صبور بود و گرنه از روز سیزده فروردین تا به امروز صبر نمی‌کرد تا آنهایی که زنده‌اند برای خاک سپاری‌اش چنین برنامه بلندمدتی را تدارک ببینند.

**آپارتمان مانند زندان است**

آن روز بهم گفت که دلش در آپارتمان می‌گیرد. گفت که دلش حیاط‌های قدیمی را می‌خواهد که باغچه داشت و حوض، گفت که قدیم‌ها مردم در دل طبیعت زندگی می‌کردند و آنقدر با طبیعت درهم آمیخته بودند که طبیعت را به خانه‌های خود می‌آوردند. اما الان هنر طبیعت فاصله گرفته‌اند و هم در خانه‌هایشان زندگی می‌کنند که شبیه زندان است، زندانی با دیوارهای گچی. مشایخی بر این باور بود که مردم چون از ذات طبیعت دور شدند رفتارها و گفتارشان هم مصنوعی

پدر سوخته‌ها این کار را با آن کردند. مادر عصبانی شد و از مردی که در کوچه نشسته بود، سیکارش را گرفت و پشت دستم را سوزاند.

شاید باور نکنید من نه برای خودم غصه خوردم و نه از دست مادرم عصبانی شدم. دلم برای مادرم بیشتر از دستم می‌سوخت و برای او غصه خوردم که چرا باید حرفی می‌زدم که او تا این حد عصبانی و ناراحت بشود! این اولین و آخرین ناسازی بود که به کسی گفتم.

با همه این‌ها آقای بازیگر که همه به تواضع و فروتنی او باور دارند یادآور شده بود که تواضع را از مادرش یاد گرفته و پدرش روزی به او یادآوری کرده بهتر است کلاه سر آدم بروت تا کلاه سر آدم‌ها بگذار!

**عبور از منیت**

آن روز که با استاد مشایخی هم صحبت شدم با آن سرماخوردگی که به گفته خودش داشت مزمن می‌شد و ادیتش می‌کرد از هر دری حرفی زدیم تا رسیدیم به زندگی خانوادگی‌اش و موقعیتی که داشته و این که همه می‌دانند چقدر همسرش را دوست دارد و به او احترام می‌گذارد.

زنده یاد مشایخی گفت: به نظر من خداوند اصلاً آدم‌ها را شبیه هم نیافریده. حتی دو قولا هم با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. وقتی دو نفر با هم ازدواج می‌کنند باید بخشی از خواسته‌های خود را نادیده بگیرند و با هم یکی شوند. بهتر است خواسته‌هایی که زیاد مهم نیست، نادیده گرفته شود. اگر منیت یا بگيرد، زندگی مشترک به طلاق منتهی می‌شود و آن وقت تکلیف

بچه‌ها چه می‌شود.

**جمشید پسر يك شیمیدان**

جمشید مشایخی در گفت‌وگو با آذر مهاجر به نکات جالبی از پدرش اشاره کرد: گویند پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل؟ بنابراین چیزهایی که می‌گویم فقط جنبه تاریخی دارد و تعریف از خود نیست.

این تاریخ زندگی من است: پدرم تحصیل‌کرده آلمان و سوئد و شیمیست بود، افسر مهندس تسلیحات ارتش بود، اولین حرفه‌اش رئیس اسیدسازی بود و آخرین شغلش رئیس کل کارخانجات پارچین! مادرم از نوادگان نادر بود. عموی بزرگ مادر من زمانی که من بچه بودم از کلات نادری حق الحساب می‌گرفت! ادیبی

پدر من در انقلاب مشروطه یکی از بزرگان بود و عکسی از او و عموی کوچک‌تر پدرم همراه باقرخان و ستارخان دیدم. همه این‌ها سر جای خود اما من جمشید هستم. همین جمشیدی که می‌بینید و می‌شناسید.

**خدا حافظ آقای مهربان**

امروز سنگی به قطعه هنرمندان بهشت زهرا (س) اضافه می‌شود و برای ما فقط خاطراتی از مردی به یادگار می‌ماند که آن قدر متواضع بود که جای همه عرواحی می‌کرد. انکار دوست داشت همه دلخوری‌ها و رنجش‌ها را روی دوش نحیف خود بگذارد تا دیگران بدون رنجش زندگی کنند. شادی روحش بیش باد مرد دوست‌داشتنی!

VICTORINOX

## EVO WOOD S557

19 Functions, Swiss Made

تلفن امور مشتریان: ۰۲۱-۴۳۹۰۱  
[www.kish-behin.com](http://www.kish-behin.com)

کیش بهین  
هولت باورگت

MAKERS OF THE ORIGINAL SWISS ARMY KNIFE | ESTABLISHED 1884